

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«أما الأول: فالمعروف أنه لا يجوز التبعض فيه من حيث الردّ، بل الظاهر المصرّح به في كلمات بعض الإجماع عليه»

تبعض صفقه از موانع ردّ به سبب عيب قديم

علامه(ره) فتوا داده‌اند به اینکه یکی از موانع ردّ به سبب عيب قديم، عبارت از تبعض صفقه است، که اگر ردّ سبب شود که صفقه نسبت به بايع تبعض پیدا کند، در اینجا این تبعض مانع از ردّ است.

صور مسئله

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند: مسئله در مجموع سه صورت دارد، که باید حکم هر سه صورت را جداگانه بررسی کنیم.

صورت اول: فروختن شيء واحد یا شیئین به ثمن واحد و رد بعض معيوب توشط مشتری

صورت اول این است که اگر مشتری شيء واحد یا دو شيء را به ثمن واحد بخرد، یعنی در معامله‌ی واحد، شيء واحد یا شیئین را خریداری کند و بعد ببیند که بعض این مبيع عنوان معيب را دارد، که چون به ثمن واحد فروخته شده، حکم معامله‌ی واحد را دارد، که اگر یکی از این دو شيء معيب بود و مشتری بخواهد یکی از این دو را به بايع ردّ کند، و یا در جایی که شيء واحد را می‌خرد، اگر بعض از آن معيب باشد و مشتری بخواهد فقط این بعض را ردّ کند، در این صورت تبعض صفقه به وجود می‌آید و این موجب ضرر بر بايع است، لذا فرموده‌اند که: این ردّ چون منشأ تبعض صفقه بر بايع هست صحيح نیست.

ادله عدم صحت در صورت اول

در اینجا بحث در این است که دلیل این مدعا چیست؟ مرحوم شيخ(ره) فرموده: عمده دلیل در اینجا إجماع است و ادعای اجماع شده بر اینکه این ردّ بعض، چون موجب تبعض صفقه است، صحيح نیست.

بعد شيخ(ره) استدلالی را هم اضافه کرده و فرموده: شاید این استدلال در نظر مجمعين بوده که متفقاً این فتوا را داده‌اند، که در جایی که مشتری شيء معين را به ثمن واحد خریداری کرده، اگر بعض از این شيء معيب بوده، مثلاً خانه‌ای خریداری کرده که نصف این خانه معيب است، اگر در اینجا بخواهد این نصف خانه را به بايع ردّ کند، این موجب شرکت می‌شود، یعنی موجب

می‌شود که بایع و مشتری در این خانه شراکت پیدا کنند، که نصف خانه مال بایع و نصف خانه هم مال مشتری می‌شود، که نفس این حدوث شرکت مانع از رد است، چون ضرر است و وقتی در مال شراکت وجود داشته باشد، عرفاً قیمتش کمتر می‌شود، تا جایی که مال برای خود انسان باشد، پس نفس حدوث شرکت عنوان ضرر را دارد، که این در جایی است که بعضی از این شیء به نحو مشاع معیوب بوده و رد کرده است.

در جایی که بایع دو شیء را به ثمن واحد به مشتری می‌فروشد، که یکی از این دو شیء معیوب و دیگری سالم است، اگر مشتری بخواهد این شیء معین را رد کند، در اینجا مسئله‌ی شرکت به وجود نمی‌آید، بلکه آنچه که به وجود می‌آید، حدوث تفریق است، یعنی نظر بایع بر این بوده که یا هر دو با هم از ملکش خارج شود و یا هر دو در ملکش بایع باقی بماند، لذا اگر مشتری بعد از معامله بخواهد یکی از این دو را معیناً رد کند و دیگری در نزد خودش باقی بماند، این حدث تفریق و جدایی در اینجا ضرر بر بایع است.

بعد فرموده: مسئله‌ی شرکت و تفریق، حتی در معاملاتی هم که مبیعش صحیح است، عنوان نقص و مانع از رد را پیدا می‌کند، مثلاً در جایی که بایع دو شیء را با یک ثمن واحد به مشتری می‌فروشد، بعد معلوم می‌شود که یکی از این دو شیء؛ یا مال بایع نبوده و یا مالیت شرعی نداشته و قابلیت برای تملیک ندارد، در اینجا اگر مشتری بخواهد یکی از آن دو شیء را رد کند، این موجب بر بایع نقصان می‌شود، چون برای بایع تفریق و تبعض صفقه به وجود می‌آید.

لذا شیخ(ره) فرموده: در جایی هم که مبیع صحیح است، اما تفریق یا شرکت حادث می‌شود، نفس شرکت یا تفریق عنوان نقصان را دارد، پس در جایی که مبیع معیوب است، شرکت و تفریق به طریق اولی عنوان نقصان را پیدا می‌کند و مانع از رد می‌شود.

پس خلاصه در اینجا اگر بعضی شیء یا یکی از دو شیء به نحو معین معیوب باشند و مشتری بخواهد خصوص آن معیوب را رد کند، موجب تبعض صفقه بر بایع و مانع از رد می‌شود.

وهم و دفع

چرا می‌گویید این مانع از رد می‌شود؟ مشتری این بعض معیوب و یا أحد الشیئین معین را به بایع رد می‌کند و برای جبران ضرر بایع، بگوییم که: بایع خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند و خیار داشته باشد، لذا بگوییم که: تبعض صفقه مانع از رد مشتری است، مشتری رد کند و بعد از رد، بایع می‌بیند تبعض صفقه به وجود آمده، لذا خیار تبعض صفقه دارد.

مرحوم شیخ(ره) این إن قلت را جواب داده و فرموده: این درست است که برای جبران ضرر بایع می‌توانیم از راه خیار تبعض صفقه برای بایع وارد شویم، اما این دچار یک مانع است که ممکن است غرض مشتری نگهداری و امساک آن جزء صحیح باشد، که اگر بگوییم: بایع هم خیار دارد، خیار بایع با این غرض مشتری سازگاری ندارد.

مثلاً معامله‌ای واقع شده، که مثال واضحش جایی است که بایع دو شیء را به ثمن واحد می‌فروشد و بعد روشن می‌شود که أحد الشیئین به نحو معین معیوب است، که در اینجا به حسب قاعده و نظر اولی مشتری مالک هر دو شیء است و ملکیت مشتری نسبت به هر دو شیء مسلم است، لذا باید راهی پیدا کنیم برای اینکه ضرری که بر مشتری وارد شده، که أحد الشیئین معیوب است، این جبران شود.

راه این است که بگوییم: یا مشتری هر دو را با هم رد کند، یا کل معامله را بدون ارش بپذیرد و یا کل معامله را همراه با ارش

بپذیرد، اما اینکه بگوییم: مشتری می‌تواند خصوص معیوب را رد کند، رد خصوص معیوب موجب شرکت یا حدوث تفریق می‌شود.

مستشکل گفت: برای اینکه این مانع را برطرف کنیم، یک اختیار هم به بایع داده و می‌گوییم: بایع هم خیار تبعض صفتقه دارد، یعنی وقتی که مشتری أحد الشیئین را رد کرد، بایع نسبت به آن شیء صحیح خیار تبعض صفتقه پیدا می‌کند.

شیخ(ره) در جواب فرموده: نمی‌توانیم بگوییم که: بایع خیار تبعض صفتقه داشته باشد، چون ممکن است که با غرض مشتری منافات پیدا کند، چون مشتری طبق آن بیانی که توضیح دادیم، بعد از معامله مالک هر دو بوده و چه بسا غرض مشتری به این است که آن شیء صحیح را نزد خود نگهدارد، که اگر بگوییم که: بایع خیار دارد، معنایش این است که این غرض مشتری فوت شود، و لذا نمی‌گوییم: بایع خیار دارد، بلکه می‌گوییم: مشتری نمی‌تواند این جزء معیب را، بالخصوص رد کند، بلکه یا باید کلش را رد کند و یا کلش را نگه دارد همراه با ارش و یا بدون ارش.

استدلال صاحب جواهر(ره) در این مسئله

بعد شیخ(ره) در اینجا استدلالی را بر اصل مدعا از صاحب جواهر(ره) نقل کرده‌اند. مدعا این بود که اگر مشتری بخواهد أحد الشیئین یا بعض معیب را رد کند، چون این رد سبب شرکت یا تفریق می‌شود، پس جایز نیست.

صاحب جواهر(ره) بر این مدعا استدلال کرده و فرموده: رد بعض بر خلاف اخبار وارده در رد است، اخبار وارده‌ی در خیار عیب ظهور دارد در اینکه خیار متعلق به مجموع مبیع است و خیار را فقط برای آن جزء معیوب، به تنهایی ثابت نمی‌کند.

صاحب جواهر(ره) فرموده: وقتی در این روایات دقت می‌کنیم، این روایات ظهور دارد در اینکه خیار عیب نسبت به مجموع مبیع ثابت است و نه نسبت به هر جزئی، بنابراین اگر نسبت به هر جزئی نبود، مشتری حق رد جزء معیوب را ندارد، بلکه یا باید همه را رد کند و یا باید همه را بپذیرد.

نقد و بررسی کلام صاحب جواهر(ره)

مرحوم شیخ(ره) دو اشکال بر صاحب جواهر(ره) وارد کرده‌اند؛

اشکال اول

اشکال اول بر صاحب جواهر این است که فرموده: در جایی که خود بایع، راضی به قبول کردن جزء معیوب است، که مثلاً بایع می‌گوید: آن جزء معیوب را بده و ثمن در مقابل آن را به تو برمی‌گردانم، همه‌ی فقهاء گفته‌اند که: در اینجا مانعی ندارد، در حالی که اگر بخواهیم استدلال شما را بپذیریم و بگوییم: خیار به مجموع مبیع تعلق پیدا کرده و نه به هر جزئی، بنا بر این استدلال امکان رد جزء معیوب به تنهایی وجود ندارد و مقتضی خیار برای آن جزء معیوب در کار نیست و حتی اگر بایع هم راضی باشد، باز مشتری نمی‌تواند خصوص آن جزء معیوب را رد کند.

اشکال دوم مرحوم شیخ(ره) این است که فرموده: ظاهر روایات همین است که شما می‌گویید، یعنی خیار عیب به مجموع مبیع تعلق پیدا کرده و نه به نسبت هر جزئی، اما می‌خواهیم ببینیم که محل خیار کجاست؟ آیا محل خیار آن جزء معیوب است، یا کل ما وقع العقد علیه؟ این را باید مشخص کنیم.

در روایات قبول داریم که ظاهرشان این است که خیار نسبت به هر جزئی نیست و این مسلم است، اما حال که نسبت به هر جزئی نیست، نزاع کلی اصلاً این است که محل خیار کجاست؟ آیا محل خیار آن مقدار معیوب است، که می‌گوییم: علاوه بر اینکه این معیوب را رد می‌کند، آن قسمت صحیح را هم می‌تواند رد کند و اگر هم نخواست رد نمی‌کند و یا محل خیار کل ما وقع العقد علیه است، ولو اینکه سبب خیار آن مقدار معیوب باشد؟

شیخ(ره) کأنّ خواسته بفرمایند که: فرمایش صاحب جواهر(ره) بنا بر آن مبنای دوم درست است، یعنی اگر گفتیم: محل خیار کل ما وقع العقد علیه است، در این صورت نمی‌تواند آن جزء معیوب را به تنهایی رد کند، اما بنا بر مبنای اول، اگر گفتیم: محل خیار همان جزء معیوب است، در این صورت دیگر می‌تواند فقط جزء معیوب را رد کند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم)فرقش در این است که اگر گفتیم که: محل خیار هر جزئی است، معنایش این است که از آن مقدار معیوب هم، مشتری اختیار دارد یک مقداری از آن را رد کند و یا از مجموع معامله، می‌تواند جزء صحیح را رد کند و در این صورت دیگر خصوص معیوب محدود نمی‌شود، بلکه الآن دو شیء را که به ثمن واحد گرفته، که یکی از آن معیوب است، باید بگوییم که: می‌تواند نصف آن جزء معیوب را رد کند و اختیار با خود مشتری است.

تطبیق عبارت

«أما الأوّل: فالمعروف أنّه لا يجوز التبعض فيه من حيث الردّ»، اول یعنی جایی که یک یا دو شیء را به ثمن واحد می‌خرد، بعد معلوم می‌شود که بعضی از آن معیوب است، معروف این است که مشتری نمی‌تواند مقدار معیوب را رد کند و تبعض که مسبب از این رد است، جایز نیست، «بل الظاهر المصرّح به فی کلمات بعض الإجماع علیه»، بلکه بالاتر ظاهری که تصریح شده به آن در کلمات بعضی از فقهاء إجماع بر عدم جواز است، «لأنّ المردود إن كان جزءاً مشاعاً من المبيع الواحد»، برای اینکه اگر مردود جزء مشاع از مبیع واحد است، که این مربوط به جایی است که شیء را به ثمن واحد خریده، مثلاً خانه‌ای را خریده و می‌بیند که نصف از این خانه معیوب است، اگر یک جزء مشاع، مثلاً همین نصف را به بایع رد کرد، «فهو ناقصٌ من حيث حدوث الشراكة»، بین بایع و مشتری در این خانه شراکت به وجود می‌آید، و شرکت خودش نقص است، یعنی این رد به سبب حدوث شرکت ناقص می‌شود.

«وإن كان معیناً فهو ناقصٌ من حيث حدوث التفریق فيه»، حال اگر از اول دو خانه را به ثمن واحد فروخته، بعد دید که یکی از این خانه‌ها به صورت معین معیوب است و همان معیوب را به بایع برگرداند، در اینجا این رد موجب نقصان است، چون موجب حدوث تفریق در مبیع می‌شود، غرض بایع این بوده که این دو را با هم بفروشد، حال اگر بگوییم که: یکی را برگرداند و دیگری نزد مشتری باشد، بین اینها تفریق به وجود می‌آید.

«وكلّ منهما ناقصٌ يوجب الخيار لو حدث في المبيع الصحيح»، که هر کدام از این شرکت و تفریق نقصی است، که اگر در مبیع صحیح باشد، موجب خیار است، در مبیع صحیح، اگر بایع دو خانه را به مشتری فروخت و بعد معلوم شد که یکی از این دو خانه مال خود بایع نبوده، در اینجا مشتری خیار تبعض صفا دارد که در اینجا عیبی هم در کار نیست، اما همین تبعض

صفقه سبب می‌شود که مشتری خیار داشته باشد.

پس شرکت یا تفریق، با قطع نظر از عیب، یعنی حتی در جایی که مبیع صحیح هم باشد، خودش موجب خیار است، پس معلوم می‌شود که این خودش نقصانی است که موجب خیار است، و الا موجب خیار نبود. «فهو أولى بالمنع عن الرد من نسيان الدابة الطحن.» پس این حدوث شرکت یا تفریق اولی به مانع بودن از رد به سبب نسیان حیوان نسبت به آسیاب کردن است.

گفتیم اگر حیوان آسیاب کرده را فراموش کند، که اگر در ذهنتان باشد، شیخ(ره) در مرسله جمیل اختیار کردند که از آن استفاده می‌کنیم که مطلق نقص مانع از رد است و یک مصادیقش این بود که دابه آسیاب کردن را فراموش کند، حال شیخ(ره) فرموده: حدوث شرکت و تفریق اولی از نسیان دابه است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) در اینجا در مقام این هستیم که بگوییم: حدوث شرکت و تفریق نقص است، هر جا شرکت متوجه کسی شد، این نقص سبب می‌شود برای او خیار به وجود بیاید، در مبیع صحیح، حدوث تفریق متوجه مشتری می‌شود، مثلاً در جایی که بایع یک گوسفند و یک خنزیر را با هم به ثمن واحد می‌فروشد، بعد مشتری می‌فهمد که یکی از این دو حیوان خنزیر بوده و مالیت ندارد، لذا بیعش باطل است، در اینجا چون تفریق به وجود می‌آمده، مشتری خیار تبعض صفقه دارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) این نکته را دقت کنید که می‌خواهیم این را بگوییم که: تا به حال یک قاعده‌ی کلی ارائه دادیم که در موردی مشتری می‌تواند رد کند، که عیبی که بر ضرر بایع حادث نشود، حال می‌خواهیم بگوییم: در جایی که مشتری بخواهد خصوص معیوب و نه کل مبیع را رد کند، عیبی متوجه بایع می‌شود، که عیب شرکت یا تفریق است، که توضیح دادیم. آن وقت گویا کسی در ذهنش این شبهه می‌آید که مگر شرکت و تفریق عیب و نقص است؟ که شیخ(ره) فرموده: بله در جایی که مبیع صحیح باشد، اگر همین شرکت یا تفریق نسبت به مشتری به وجود آید، می‌گویید که: این برای مشتری نقص و موجب خیار است.

«و هذا الضرر وإن أمكن جبره بخيار البائع»، این جواب از اشکال مقدر است که چرا می‌گویید که: شرکت و تفریق مانع از رد است، بگویید که: مشتری خصوص معیوب را به بایع رد کند، حال که شرکت یا تبعض به وجود می‌آید، بگویید که: بایع هم خیار تبعض داشته باشد، که شیخ(ره) در جواب فرموده: درست است با خیار می‌شود ضرر بایع را جبران کرد، «نظير ما إذا كان بعض الصفقة حيواناً»، نظیر جایی که بایع در یک معامله، یک حیوان و یک فرش را به ثمن واحد به مشتری بفروشد، «فردّه المشتري بخيار الثلاثة»، بعد مشتری که نسبت به حیوان تا سه روز خیار دارد، اگر از خیارش استفاده و معامله را رد کرد، فقهاء در اینجا فتوا داده‌اند که بایع هم خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند.

شیخ(ره) فرموده: این راه امکان دارد، «إلا أنه يوجب الضرر على المشتري»، اما یک مانع دارد، که موجب ضرر بر مشتری است، «إذ قد يتعلّق غرضه بإمساك الجزء الصحيح.»، برای اینکه گاهی اوقات غرض مشتری به امساک و نگه داری جزء صحیح تعلق دارد.

«و يدلّ عليه النصّ المانع عن الردّ بخياطة الثوب و الصبغ»، یعنی آن نصّی که مانع از ردّ به مثل خیاطت ثوب و رنگ رزی آن است، بر عدم جواز ردّ هم دلالت دارد، «فإن المانع فيهما ليس إلا حصول الشركة في الثوب بنسبة الصبغ و الخياطة لا مجرد تغير الهيئة»، برای اینکه مانعی در آن نیست مگر اینکه در ثوب، به نسبت رنگ رزی و خیاطت شرکت به وجود می‌آید و اینطور نیست که بگوییم: چون هیئتش تغییر کرده، این مانع است، «و لذا لو تغير بما يوجب الزيادة كالسّمّن لم يمنع عن الردّ قطعاً»، و لذا موردی داریم که تغییر هیئت هست، اما قطعاً مانع از ردّ نیست و آن در جایی است که حیوان چاق شود.

«و قد يستدلّ بعد ردّ الاستدلال بتبعض الصفقة بما ذكرناه، مع دفعه»، مرحوم صاحب جواهر(ره) بعد از ردّ استدلال به تبعض صفقه به سبب حدوث شرکت و تفريق که شيخ(ره) ذکر کرده همراه با دفع آن، «بظهور الأدلة في تعلّق حق الخيار بمجموع المبيع لا كلّ جزء منه»، برای این مطلب استدلال کرده و فرموده: ادله ظهور دارد در اینکه حق خيار به مجموع مبيع تعلق دارد و نه هر جزء جزئی از مبيع، «لا أقلّ من الشكّ»، و حد اقل شک داریم که آیا نسبت به کل جزء جزء خيار هست یا نه؟ «لعدم إطلاق موثوق به»، برای اینکه اطلاقی که به آن اطمینان داشته باشیم نداریم، «و الأصل للزوم»، لذا أصل نسبت به کل جزء جزئی از مبيع بر لزوم است.

پس استدلال صاحب جواهر(ره) این است که ادله‌ای که مثبت خيار ردّ در عیب است، این ادله می‌گوید: مشتری یا باید مجموع را برگرداند و یا مجموع را نگهدارد و نسبت به هر جزء جزئی از مبيع خيار ندارد.

شيخ(ره) دو اشکال بر استدلال صاحب جواهر(ره) کرده و فرموده: «و فيه مضافاً إلى أن اللازم من ذلك عدم جواز ردّ المعيب منفرداً»، اشکال اول این است که لازمه این حرف عدم جواز ردّ معيب به تنهایی است، در جایی که دو شیء را به ثمن واحد می‌خرد، که یکی معيوب است، بگوییم: معيب به تنهایی را نمی‌تواند ردّ کند، «و إن رضی البائع»، ولو بايع هم بگوید: من راضی هستم، طبق فرمایش صاحب جواهر(ره) مشتری نمی‌تواند در این فرض هم آن جزء معيوب را به تنهایی ردّ کند، «لأنّ المنع حينئذٍ لعدم المقتضى للخيار في الجزء»، برای اینکه منع، بنا بر فرمایش صاحب جواهر(ره) به دليل عدم وجود مقتضى برای خيار در اجزاء است، «لا لوجود المانع عنه و هو لزوم الضرر على البائع»، نه اینکه بگوییم: مانع وجود دارد و مانع عبارت از لزوم ضرر بر بايع باشد، که این قابل از بین رفتن است، «حتّى ينتفى برضا البائع»، تا اینکه این مانع به سبب رضایت بايع منتفی گردد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) بحث این نیست که از راه اقاله بخواهیم وارد شویم، اقاله هم در جای خودش گفته‌اند که: نسبت به مجموع مبيع است و نه نسبت به خصوص معيوب، لذا از راه خيار عيب می‌خواهیم وارد شویم، اما همه‌ی فقهاء گفته‌اند که: از راه خيار عيب، اگر معيب به تنهایی را بخواهد ردّ کند، اگر بايع راضی است مانعی ندارد، که در حقیقت این یک اشکال نقضی بر صاحب جواهر(ره) است.

«أنّه لا يشكّ أحدٌ في أنّ دليل هذا الخيار كغيره من أدلّة جميع الخيارات»، اشکال دوم این است که شکی نیست که دليل این خيار، مانند سایر ادله خيارات، «صريحٌ في ثبوت حق الخيار لمجموع المبيع لا كلّ جزء»، صريح است در اینکه حق خيار نسبت به مجموع مبيع است و نه نسبت به هر جزء از آن، که شيخ(ره) فرموده: ما هم این را قبول داریم که نسبت به کل جزء جزئی نیست.

بعد دو مؤيد آورده و فرموده: «و لذا لم يجوز أحدٌ تبعض ذی خيار بين أجزاء ما له فيه الخيار»، مؤيد اول این است که اگر در معيب بگوییم که: مشتری نسبت به هر جزء خيار دارد، باید بتواند یک جزء از معيب را هم ردّ کند، در حالی که نمی‌تواند، و لذا احدی اجازه نداده است که ذی الخيار در اجزائی که در آن خيار دارد، می‌تواند تبعض کند.

«و لم يحتمل هنا أحدٌ ردّ الصحيح دون المعيب»، و احدی هم احتمال نداده که می‌تواند صحيح را ردّ کند و معيوب را نزد خودش نگه دارد، که اگر خيار نسبت به هر جزء از اجزاء مبيع باشد، لازمه‌اش این است که مشتری بتواند صحيح را ردّ و معيوب را نزد خودش نگه دارد، در حالی که هیچ کسی حتی احتمال این را هم نداده است.

«و إنّما وقع الإشكال في أنّ محلّ الخيار هو هذا الشيء المعيوب»، إشکال در این است که محل خيار مجموع این شیء معيوب است، «غاية الأمر أنّه يجوز ردّ الجزء الصحيح معه»، نهایت این است که علاوه بر اینکه معيوب را ردّ می‌کند، صحيح را هم می‌تواند ردّ کند.

شیخ(ره) فرموده: به سه دلیل می‌تواند صحیح را هم رد کند، «إِمَّا لثَلَا يَتَّبِعُ الصَّفَقَةَ عَلَيْهِ»، اولاً برای اینکه صفقه بر مشتری تبعض پیدا نکند، «و إِمَّا لِقِيَامِ الإِجْمَاعِ عَلَى جَوَازِ رَدِّهِ»، و دوم اینکه اجماع داریم که اگر خواست معیوب را رد کند، در کنارش می‌تواند صحیحش را هم رد کند، «و إِمَّا لَصَدَقِ الْمَعْيُوبُ عَلَى الْمَجْمُوعِ كَمَا تَقَدَّمَ»، و دلیل سوم اینکه در جایی که بعضی از مبیع معیوب است، عرفاً صدق می‌کند که مجموع مبیع معیوب است کما تقدّم.

پس یا باید بگوییم که: محل خیار معیوب است، «أَوْ أَنَّ مَحَلَّ الْخِيَارِ هُوَ مَجْمُوعٌ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ الْعَقْدُ»، که این عطف به آن «محل خیار» است، یعنی یا اینکه محل خیار مجموع آن چیزی است که عقد بر آن واقع شده، «لَكُونَهُ مَعْيُوباً وَ لَوْ مِنْ حَيْثُ بَعْضُهُ؟»، چون این مجموع معیوب است، ولو از حیث اینکه بعض آن معیوب است.

«و بَعْبَارَةً أُخْرَى: الْخِيَارُ الْمُسَبَّبُ عَنْ وَجُودِ الشَّيْءِ الْمَعْيُوبِ فِي الصَّفَقَةِ»، به عبارت دیگر خیارى که مسبب از وجود شیء معیوب در صفقه است، «نَظِيرُ الْخِيَارِ الْمُسَبَّبِ عَنْ وَجُودِ الْحَيَّوَانِ فِي الصَّفَقَةِ»، نظیر خیار مسبب از وجود حیوان در صفقه است، «فِي اخْتِصَاصِهِ بِالْجِزْءِ الْمَعْنُونِ بِمَا هُوَ سَبَبُ الْخِيَارِ أَمْ لَا؟»، در جایی که بایع یک حیوان و یک فرش را به ثمن واحد به مشتری می‌فروشد، در اینجا می‌گویید: مشتری خیار حیوان دارد، که خیار حیوانش مسبب از یک جزء مبیع است، یعنی آن جزئی که سببیت برای خیار دارد، همان حیوان است و این خیار حیوان هم مختص به همان جزء است، یعنی مشتری با خیار حیوان نمی‌تواند مجموع معامله را به هم بزند.

آیا خیار عیب هم مانند خیار حیوان است، که بگوییم: محل خیار همان مقدار معیوب است، کما اینکه در خیار حیوان محل خیار همان حیوان است.

به عبارت دیگر خیارى که مسبب از وجود این شیء معیوب در مبیع است، آیا نظیر خیار مسبب از وجود حیوان در صفقه است یا نه؟ خیار مسبب از وجود حیوان چه خصوصیتی دارد که به همان جزئی که معنوی به سبب خیار است که حیوان بود اختصاص دارد. «بَلْ غَايَةُ الْأَمْرِ ظُهُورُ النَّصُوصِ الْوَارِدَةِ فِي الرَّدِّ فِي رَدِّ الْمَبِيعِ»، بلکه نهایتاً می‌گوییم: روایاتی که در خیار عیب، رد را برای مشتری استنباط می‌کند، ظهور در رد بیع دارد، «الظَّاهِرُ فِي تَمَامِ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ الْعَقْدُ»، که رد بیع هم ظهور در رد تمام ما وقع علیه العقد دارد، «لَكِنْ مَوْرِدُهَا الْمَبِيعُ الْوَاحِدُ الْعَرَفِيُّ الْمُتَّصِفُ بِالْعَيْبِ»، منتهی در اینجا این نکته را تذکر داده‌اند که اگر با توجه به روایات خیار عیب گفتیم که: خیار عیب مثل خیار حیوان نیست و ظهور در رد جمیع ما وقع علی العقد دارد، اما مورد این روایات در مبیع واحد عرفی است، که متصف به عیب است، حالا این یک توضیحی دارد که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين